



آثارشما

زیر نظر حسین احمدی
شاعر معاصر

جاده تنهایی

بهناز نصیری، از اصفهان

من در این اوج تنهایی، خواستم بوزم تا شاید در وزش
بادها، دیگران را شاد کنم؛ اما نتوانستم. خواستم بوزم،
بدوم، شاد باشم، اما نتوانستم. گم راه، بی راه، در وسط
جاده تنهایی مانده‌ام و کسی نیست که مرا دریابد.
فرصت من به آخر رسیده است، چشمانم دیگر سو
ندارد، همه از من دورند؛ دور، دور. هیچ کس مرا
نمی‌بیند و اوج مرا درک نمی‌کند.

گنجشک

مژگان غلامی، از اصفهان

گنجشکی روی شاخه درختی نشسته
و به پهنای آسمان نگاه می‌کند
به پرواز درمی‌آید
و در اعماق آن
گم می‌شود

آزادی

زهرا ناصری نژاد، از نهاوند

می‌روم از این شهر
می‌روم از هیاهوی دیوانه وار شهر
می‌روم تا بگویم که من آزادم
می‌روم در زیر آسمان آبی و بی کران خدا
قهقهه شادی سر می‌دهم
و با فریاد می‌گویم که من آزادم
آزاد آزاد

برگزیدگان جدول ۹۰ - ۸۹

آذرشهر؛ سارا بذرافشان
آمل؛ رضا موسویان
اردبیل؛ فرناز کریمی، هاله اسرافیلی
اصفهان؛ الهام محلوبی، امیرحسین عباسی
تبریز؛ احمد نظری، امین اکبرپور،
سجاد آسیایی
تهران؛ میترا فلاحزاده
چهارمحال و بختیاری؛ زهرا نادری
رزن؛ معصومه قرقو
سبزواری؛ زهرا حسین آبادی
شهرری؛ سهیل رنجبر
فارس (صفاشهر)؛ فائزه سارخانی، مریم براتی
قائم شهر؛ سیدمحمد رحمانی
مازندران (رویابن)؛ هاجر مشایخ
مبارکه اصفهان؛ جواد خسروی
مشهد؛ سیدعلی سجادی، مینا حیرانی
میمنه؛ مهتاب اسفندی
نجف آباد؛ مرضیه کسمائی
نهاوند؛ فاطمه محسنلو، الهام بیک جانی،
عاطفه آرزومند، فاطمه کوچکی، معصومه علیجانی
نرگس عبدالهی، فاطمه اکبری افلاکی
ریحانه قاسمی، سعیده آمدنی، لیلا هیزجی
سمانه سلیمی، سارا هیزجی، راضیه هیزجی
فاطمه هیزجی، اعظم فتحی، مهسا صالحی،
سیما پیرزادی
ورزقان؛ صادق شاهی



آن بالا آرزوها

سارا نوری گلماهی، از مازندران
نگاهم غرق تماشای آسمان
و آسمان
غرق در چشمانم
آسمان پر از پرواز است
آری
من پروانه نیستم
بال پرواز ندارم
آرزویم پریدن نیست
آرزوهایم را پرواز می‌دهم
مثل بادبادکی تا خانه باد

آن بالا، آرزوهایم

و نخش در دست من است
نخش کافی است
نکند باد آن را با خود ببرد؟
می‌زنم کمی رنگ خدا را
بر کوچه پس کوچه‌های دلواپسی

و آن را... نفس عمیقی می‌کشم، چشمانم
را می‌بندم و دستهایم را می‌گشایم، در...
روی ابرها قدم می‌زنم، آرام، آرام! سراپا
شور و احساسم. شقایقها... داغی بزرگ
بر سینه دارند، ... در تب و تاب اند، این دل
سوختگان... به طبیعت! به شکوه و جلالی
خفته در آن... نگاه کن!...

روی تپه‌ای ایستاده‌ام. زمزمه‌های پر شکوه
و ملکوتی مرغان هوا را... می‌شنوم که چه
مشتاق... آهنگ شادی می‌نوازند. این جا
دشتی بی‌رهگذر و... نیست. این جا جایی
است که... (آدم) شراره‌های عشق پاک
خداوند را که در... قلبش شعله می‌کشد،
احساس می‌کند. نگاهت بر من قلاب شده

تصویرگر: حمیدرضا سلیمانی